

حکم شرعی پرداخت خمس از منظر روایات با تأکید بر سهم سادات

□ سیدرضی موسوی *

چکیده

یکی از مباحث مهم در سبک زندگی اسلامی در ابعاد مختلف مطابقت با روایات است. همان طوری که در بُعد عبادی، سیاسی و اجتماعی از نگاه دین مبین اسلام، روایات ائمه (ع) منبع و راهگشای مردم است، همچنین در بُعد اقتصادی نیز ملجأ و اتکاء جامعه است. فریضه الهی سهمین که جهت شکوفایی اقتصاد اسلامی، تعادل جامعه و زدودن فقر از بین مسلمانان است، بر هر فرد مسلمان مکلف عاقل واجب گردیده است که سهمی از درآمد خود را به فقرا بپردازد.

ممکن در این مسیر غبار جهل و هوای نفس دامهای شیطانی عده‌ای را دچار تردید کند. در این مقاله سعی بر آن بوده که جهت شفافیت و بر طرف نمودن شبهه از اذهان، طُرُق مصرف سهمین را در روایات و منابع اسلامی بررسی نماید که با جستجو در آیات، روایات و عرف متشرعه، بهترین راه همان سیره مسلمین و قدما می‌باشند.

روش‌های جدید علاوه بر مخالفت صریح آیات قرآن، با چالش‌های متعددی روبرو است. پیامدها و خسارات جبران ناپذیری در جامعه اسلامی به بار می‌آورد. از طرفی روش علمای سابق نیز مناسبت دارد با فلسفه تشریع سهمین که برقراری عدالت و سیله فقر زدایی اجتماعی، اکرام ذوالقربی، اجر و مزد رسالت است.

کلید واژه: غنمت، وفی، سهمین، فقر زدایی، منصب امامت.

مقدمه

یکی از واجبات که در دین اسلام دارای دو جهت مادی و معنوی است، پرداخت سهمین تحت عنوان خمس می‌باشد که هم انجام فریضه الهی و عبودیت معنوی است و هم دست‌گیری از ضعفا و یاری امام (ع) در جهت اقتصادی جامعه دینی است که سابقه و ریشه کهن دارد، چهل و یکمین آیه از هشتمین سوره از قرآن کریم صراحت بر این مطلب دارد. قدمت پرداخت سهمین در سیره عملی تمام علماء و دانشمندان اسلامی و همچنین پیشینه آن حداقل به ظهور اسلام می‌رسد.

این موضوع به دلیل مبتلابه بودنش در هر عصری و با تحولی که در جامعه پدید می‌آید، مخصوصاً دیدگاه‌های نوظهور؛ به ارزش این موضوع می‌افزاید. دیدگاه علمای سابق بر فریضه سهمین چنین است: اگر کسی ضرورت این فریضه الهی را انکار کند، کافر و از دین بیگانه است. مرحوم شیخ انصاری (ره) در کتاب خمس، (ص ۳۳۰) می‌فرماید: وجوب خمس از ضروریات است، خمس بنفسه از اَهمّ فرائض است. اولی و سزاوارتر، به انقیاد از زکات است. زکاتی که معونه غیر سادات است، چگونه می‌تواند مساوی باشد با آن چیزی که معونه امام ((ع)) و خویشاوندان امام است. خمس برای بنی هاشم، عوض از صدقات قرار داده شده است تا بی‌نیاز از صدقه شوند. بلکه خمس انجام مودت و اجر رسالت پیغمبر (ص) است.

حالا سؤال این است که: حصول فریضه سهمین به عهده امام و ذی القربی است؛ به عبارت دیگر آیا امام باید مأمور بفرستد برای جم‌آوری و ذوالقربی خودشان دنبال جم‌آوری برود، یا وظیفه مردم است که سهم را برسانند؟

بنابر سیره عملی و نظریات علمای سابق و نظریات مشهور از علمای متأخرین و عصر حاضر، سهمین یک فریضه‌ای است بر عهده مؤمنین که باید خودشان ادا نمایند. آن چه که از این تحقیق به دست می‌آید تأیید نظر متقدمین و سیره عملی علمای سابق که بهترین روش برای ادای فریضه مسلمین بوده و تاکنون نیز در بین جامعه دینی اسلام ناب رایج است. این روش از طرفی، بهترین و مناسبترین راه است و از طرفی دیگر بدون هزینه است. نظر بعضی که مخالف اعلام سابق است به مرور زمان منتهی به پیامدهایی می‌شود که کسی حاضر به پذیرش آن‌ها نخواهد شد.

فرقی ندارد که ما اصل وجوب را منکر شویم یا مقدمه آن را فراهم کنیم تا دیگران انکار کنند.

شیخ انصاری (ره) می‌فرماید: هر کسی یک درهم از مال خمس یا کمتر از آن را منع کند و به صاحبانش نرساند از ظالمین به پیغمبر (ص) محسوب شده و در زمره غاصبین حقوق آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) مندرج و محشور خواهد شد و کسی که وجوب آن را انکار کند، عدم پرداخت آن را حلال شمارد، از زمره اسلام خارج و چون انکار ضروری دین نموده، کافر است. (غایة القصوى فی ترجمة، عروة الوثقی، ج ۲، ص: ۲۵۱).

مفاهیم

مقصود از مفهوم فریضه سهمین، اموالی است که از مئونه سالیانه شخص و عائله او اضافه آمده، باید یک پنجم آن را با دارا بودن شرایط خاص، در راه خدا به‌پردازد. این یک پنجم به دو سهم تقسیم می‌شود که هر سهم به یک دسته خاص اختصاص یافته است.

خمس در لغت:

اصل استعمال ماده (خ، م، س) در اعداد است همان طور که در سوره عنکبوت آیه ۱۴ به آن اشاره شده: فَلَيْتَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا - درنگ کرد و ماندن در آنجا پنجاه سال کمتر، از هزار سال - ولی در اشیاء به پنجمین شیء اطلاق می‌شود؛ ثوب طولی خمس أذرع و رمح مَخْمُوسٌ كذلك وَ خَمَسْتُ الْقَوْمَ أَخْمُسُهُمْ، أخذت خمس أموالهم: پنج ذراع طول لباس، استعمال کلمه خمس در اشیاء است. درباره اقوام که منظور از خمس همان پنج قسمت شدن قوم است در اموال یک پنجم آن است (مفردات ج ۱ ص ۲۹۹). هم چنان که در مثال‌های مذکور آمده خواه در ثوب باشد خواه در ایام خواه در اشیاء، ولی در مورد اموال به پنجمین شیء آن خمس گفته می‌شود. خمس به ضم خاء و ضم میم خُمُس - خمس ضم خاء و سکون میم خُمُس - هر دو در لغت اسم است برای حقی که در مال صورت می‌گیرد برای بنی هاشم. (مجمع البحرین - ج ۴ - ص ۶۶)

ذوالقربی

کلمه ذوالقربی از قرب گرفته شده اسم تفضیل است، مثل القرب: اقْرَبُ الى الصَّوَابِ یعنی به‌درستی نزدیکتر است؛ اقارب واقربون: نزدیکان و خویشاوندان اند. این واژه ضد تباعد است. (فرهنگ ابجدی ص ۱۱۲) ما لا یكون تأنیثه حقیقاً جاز تذکیرہ؛ قرب از لفظ خود مؤنث حقیقی

ندارد پس در مواقع استعمال واژه قرب جایز است که مذکر بیاید. ولذا از فرا نقل می‌کند در مسافت جائز الامرین دانسته؛ اما ذی القربی - در آیه الخمس به نو هاشم و به نو عبد المطلب است (مجمع البحرین ج ۲ - ص ۱۴۰)

صدقه

صدقه: واژه عام است به چیزی اطلاق می‌شود که انسان از مال خود قربته الی الله می‌دهد؛ و آن اعم از زکوة و صدقه اصطلاحی است. صدقه بواجب و مستحب هر دو گفته می‌شود ولی زکوة فقط اسم واجب است. شاهد هم آیه قرآن است؛ خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً... - توبه: درباره صدقه واجب است؛ اما آیه دیگر - هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ - توبه: ظاهراً اعم از واجب و ندب است. أفعال صدقه از باب تفعل می‌آید (قاموس قرآن؛ ج ۴ ص ۱۱۶) مجمع البحرین در ماده صاد در ذیل این آیه: صدقه چیزی است که غیر تبرعاً عطا کند به قصد قربت و این غیر هدیه است. یک معنای عام است شامل کفاره و نذورات زکاة غیره می‌شود. صدقه به معنای اعطاشی است شاهد فعل امیرالمؤمنین است در اعطائی انگشت (مجمع البحرین، ج ۵، ص: ۲۰۰).

فرق غنیمت و فئ

غنیمت با فئ در دو مورد فرق دارد.

فرق اول: غنیمت از جنگ به دست می‌آید، اما فئ آنست که بدون جنگ به دست مسلمین می‌افتد. (الغنیمه: ما أصيب من المحاربين من أهل الشرك عنوة؛ و الفئ: ما نيل منهم بعد أن تضع الحرب أوزارها مجمع البحرین، ج ۶، ص ۱۲۹)

فرق دوم: فئ، مختص امام است؛ اما غنیمت برای عموم مجاهدین است. غنیمت بعد از پرداخت خمس آن و مؤنه مجاهدین برای جنگ جویان است و کسانی که در جنگ حضور داشته‌اند.

خمس در اصطلاح

خمس در اصطلاح فقهاء به همان معنای لغوی است که از مجمع البحرین ذکر شد یعنی در

موارد مخصوص و حصه معینی از اموال که به فرمان خداوند باید به مستحقین آن پرداخت گردد و مستحقین را هم خود خداوند در قرآن معرفی نموده: نصف آن، سهم امام و پیغمبر است و نصف دیگر سهم فقرا و مساکین از بنی عبد المطلب و آن هم باید به قصد اجرای فرمان خداوند انجام شود.

پس پرداخت خمس، انجام فریضه‌ای (واجب) است که خداوند بر هر مسلمان و مکلف واجب گردانیده است. پرداخت خمس یک حکم واجب است که بر مواضع متعددی تعلق می‌گیرد مانند کاسبی، غواصی، غنیمت، معدن،... و کسی گمان نکند که خمس همان غنیمت است.

چرا که اولاً: غنیمت در حقیقت مالی است که از جنگ با عدو الله به دست می‌آید که پرداخت سهمین آن مال غنیمت گرفته شده به عهده مالک جدید (غنیمت گیرنده مال) است. این حکم را باید خود مالک جدید بجا آورد که در این صورت یکی از مصادیق خمس می‌شود نه به معنای خود خمس. ثانیاً: اصل غنیمت، چیزی است که به دستور امام یا نائب خاص امام در جنگ به دست می‌آید. ولی اصل به دست آوردن و گرفتن غنیمت حکم الهی نیست و وجوب ندارد اما اگر آن غنیمت را به دست آورد خمس آن واجب می‌شود پس به این ترتیب گویا آیه، خبر از آن می‌دهد که غنیمت هم خمس دارد. نه این که غنیمت مساوی با خمس است، زیرا نه تمام افراد خمس است، نه موضوع حکم خمس منحصر به غنیمت می‌باشد. خمس قبل از غنیمت بوده پیش از آن که حکم حلیت اموال به دست آمده جنگی را به عنوان غنیمت مالک شوند، خمس بوده. هم چنین غنیمت به معانی مختلف اطلاق شده است، مثل قول امام (ع): انکم ان اغنتم صالح الاعمال نلتم من الاخره نهایه المال؛ به درستی اگر شما اعمال صالح را به غنیمت برید در آخرت به نهایت آرزوها را رسیده‌اید. (محمد ری شهری میزان الحکمه ج ۷ ص ۲۸۴) اینجا غنیمت بر اعمال صالح اطلاق شده نه اموال.

امام علی (ع) می‌فرماید: واغتنم من استقرضک فی حال غناک لیجعل قضاوه لک فی یوم عسرتک؛ کسی که از تو قرض می‌طلبد (غنیمت بشمار) چرا که ذخیره می‌شود برای روز سخت مشکل. (نهج البلاغه نامه ۳۱ ترجمه دشتی ص ۵۲۸). غنیمت در امور معنوی بکار رفته.

حضرت علی (ع) فرمودند: الحمد لله الذی علی به حوله و دنا بطوله مانح کل غنمه و فضل و کاشف عظیمته و اذل. اینجا هم غنیمت در امور غیر مادی بکار رفته (عبد الحمید معادی خواه فرهنگ آفتاب ج ۷ ص ۳۸۵۰).

بنابر این دلایل می‌توان گفت در ادیان دیگر قبل از اسلام هم خمس بوده. مثل بعضی از اقوال که گفته‌اند: حضرت ابراهیم خمس مال خود را جدا می‌نموده‌اند. (علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۲، ص ۵۷)

در روایت سکونی این‌طور آمده: اولین کسی که خمس را پایه‌گذاری کرده و پرداخت نموده، حضرت عبدالمطلب بوده است. (بحار، ج ۱۵، ص ۱۲۷)

یکی از کارهایی عبدالمطلب آن را انجام داده و بعد از ظهور اسلام هم مورد قبول واقع شده است مسئله خمس می‌باشد به این صورت که گنجی را که پیدا نموده سپس خمسش را خارج کرده (جواهر الکلام، ج ۱۶، ص ۱۷۷ و ۱۸۰). همچنین شیخ حر عاملی در وسایل می‌فرماید: لان لعبد المطلب خمس من السنن اجراها الله فی الاسلام... و وجد کنزاً فاخرج منه الخمس. (وسایل الشیعه، کتاب الخمس، باب ۵، ص ۳۴۶، ح ۴). پس می‌توان گفت این عمل حضرت عبدالمطلب ریشه در ادیان الهی دارد؛ زیرا خودش موحد و پیرو آیین ابراهیمی بوده است.

بنابر روایتی که از معصوم (ع) رسیده خمس قبل از تشریع غنیمت در اوایل ظهور اسلام بوده، حضرت علی (ع) هنگام احتجاج علیه شورای سقیفه فرمودند: نشدتکم باللّه أفیکم أحدا کان يأخذ الخمس مع النبی (ص) قبلان یؤمن احدا من قرابتیه، غیری و غیر فاطمه؟ قالوا: اللّهم لا؛ امام فرمودند: شما اهل سقیفه را به خدا سوگند می‌دهم آیا بین شما کسی است (آفی کم) که از خمس اموال استفاده کرده باشد؟ قبل از آنکه اقارب پیغمبر (ص) (به جز من و فاطمه) اسلام بیاورد. همه اقرار کردند و سوگند خوردند (اللّهم لا) نه به خدا سوگند کسی نیست. (سید جعفر مرتضی عاملی، سیره النبی الاعظم، انتشارات اسلامی، قم، ۱۴۲۰ ق، ج ۳، ص ۲۲۸). پس در همان اوایل ظهور اسلام هم خمس بوده هرچند که به طور رسمی اعلام نشده و یک قانون فراگیر نبوده به دلیل قلت مؤمنین و نداشتن افراد کثیر (که چهار نفر بوده پیغمبر (ص) علی (ع) فاطمه (س) خدیجه (س)) ولی متروکه هم نبوده، شاهد بر این مطلب، کلام حضرت امیر المومنین (ع) است که احتجاج کرده، (نشدتکم باللّه أفیکم احد). در این حدیث؛ مقصود از خمس، خمس اموال تجارت حضرت خدیجه سلام الله علیها است، نه غنائم جنگی؛ زیرا در آن دوره هیچ غنیمت جنگی در دست پیغمبر (ص) نبوده و اصلاً قبل از علنی شدن اسلام، حکم به جهاد نشده بود تا بحث از غنائم باشد؛ اما به طور رسمی برای تمام پیروان دین مبین اسلام بعد از نازل شدن آیه خمس (واعلموا انما...) برای عموم مردم در سال دوم هجرت در ماه رمضان اعلان و عملی شده است.

اهل خبره درباره غنیمت و غنائم چنین گفته‌اند: غنم؛ بر وزن فلس است. غنیمت هم به معنی غنیمت جنگ و هم به معنی ربح وفایده است. معنی اول یکی از مصادیق معنای دوم است، پس غنیمت یک معنی بیشتر ندارد و آن هر فایده است که به دست انسان می‌رسد. راغب می‌گوید: غنم - بر وزن قفل - در اصل دست یافتن به گوسفند است. سپس در هر دست یافته بکار رفته خواه از دشمن باشد یا غیر آن. طبرسی رحمه الله در ذیل آیه ۴۱ سوره انفال. در بیان - اللغة - آن را غنیمت جنگی گفته در ذیل - المعنی فرموده: در عرف بهر فائده غنم و غنیمت گفته می‌شود.

در المنار ذیل آیه فوق گفته: غنم، مغنم و غنیمت در لغت چیزی است که بی مشقت به دست انسان آید چنانکه قاموس گفته. سپس به قید - مشقت - اشکال کرده که در موارد غنیمت صادق نیست و بعد گفته: متبادر از استعمال این است که غنیمت و غنم آنچیزی است که انسان به دست می‌آورد بدون آنکه مالی و غیره درباره آن بذل کند.

خلاصه آنکه: غنیمت در اصل به معنی هر فائده است؛ و ظهور آیه - فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَانِمٌ كَثِيرَةٌ سوره نساء آیه ۹۴ به معنای عام آمده است چنانکه طبرسی آن را فواضل نعمت‌ها و رزق گفته است. ایضاً در المنار رزق و فواضل نعمت گفته است. غَنَمٌ - تَغْنِیمًا - غنمه کذا به. او علاوه بر سهمی که داشت مقداری نیز اضافه داد. به ضم الغنم - غُنُومٌ: آنچه که از جنگجویان به زور گرفته شود. در ذیل آیه: وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ... می‌گوید؛ الغنیمه فی الأصل هی الفائدة المكتسبة و لكن اصطلاح جماعة علی أن ما أخذ من الکفار، إن کان من غیر قتال فهو فیء و إن کان مع القتال فهو غنیمة، وایه ذهب الإمامیه. وهو مروی عن أئمة الهدی ع؛ یعنی غنیمت دراصل فائده کسب را گویند. تمام آنچه که استفاده می‌شود از ارباب تجارت و زراعات و صناعات همچنان زائد از مئونة سنة و معادن و کنوز و غوص و حلال مختلط بالحرام و آنچیزی که پیش المالک مشتبّه است نمی‌داند قدر حرام را و ارض که ذمی از مسلم می‌خرد، و غنیمت از دار حرب،... بر تمام این موارد خمس تعلق می‌گیرد؛ اما در اصطلاح غنیمت به چیزی گویند که از کفار در جنگ به دست می‌آید (این اصطلاح شده که اطلاق به غنیمت جنگی شود یعنی بدون بذل مال اموال به دست آمده) که اگر بدون جنگ باشد آن را فیء گویند. این چیزی است که روایت شده از ائمه اطهار علیهم السلام.

سهمین

انجام فریضه دو تعبیر دارد؛ چون زاویه دید برای اسم گزاری از دو جهت است. ۱- به اعتبار اصل مال که یک پنجم آن است خمس گفته می‌شود. ۲- به اعتبار مصرف آن که به دو دسته تقسیم می‌شود؛ یک سهم سادات و یک سهم امام (علیه اسلام) است، سهمین گفته می‌شود. هر چند در ابتداء طبق آیه قرآن به شیش سهم تقسیم می‌شود. یک سهم از خدا ۲ - رسول الله ۳ - ذوالقربی ۴ - یتیم ۵ - مساکین ۶ - ابن سبیل. این شش سهم درواقع عملاً به دو دسته تقسیم می‌شود. یک دسته سهم پیغمبر (ص) وجانشینان آنحضرت از امام معصوم. یک دسته دیگر سهم (فقرا، یتیم، ابن سبیل) از بنی هاشم می‌شود. این که علماء می‌گویند خمس در دو دسته تقسیم می‌شود ریشه‌اش در قرآن است. قرآن می‌فرماید: *وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ. إِن كُنتُمْ ءَامَنْتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّفَٰيُّ الْجَمْعَانِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.*

یعنی بدانید واگاه باشد از هر آنچه شما نفع به دست می‌آید یک پنجم آن منفعت و مال، از آن خدا و رسول او، و از بنی هاشم (اقرباء رسول) است. همچنان که ذکر شد؛ از نگاه لغت، روایات و اصطلاح اهل فن، غنیمت عام، است به معنای مطلق المنفعت است. علامه طباطبایی در تفسیر المیزان می‌گوید: کلمه ذو القربی به معنای نزدیکان و خویشاوندان است و در این آیه منظور از آن، نزدیکان رسول خدا (ص) است. کلمه یتیم به معنای انسانی است که پدرش مرده در حال که خردسال باشد، در همه انواع موجودات زنده، یتیم آن ذی روح است که مادر خود را از دست داده باشد، تنها انسان است که یتیم بودنش از ناحیه پدر است.

فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ... کلمه آن به فتح همزه قرائت شده و این ممکن است به خاطر تقدیر گرفتن حرف جر بوده و تقدیر آن چنین بوده: و اعلموا انما غنمتم من شیء فعلیان لله خمسہ - بدانید که هر آنچه را که به غنیمت می‌گیرید بر این اساس است که یک پنجم آن، از آن خدا است و نیز ممکن است به خاطر عطف بر آن اولی بوده و خبر آن اولی حذف شده باشد، چون کلام دلالت بر آن داشته است و تقدیر چنین بوده: و اعلموا انما غنمتم من شیء يجب قسمته فاعلموا ان خمسہ لله - بدانید که آنچه غنیمت می‌برید واجب است تقسیم شود و بدانید که یک پنجم آن از آن خدا است؛ و یا فاء برای استشمام معنی شرط بوده باشد، چون برگشت معنای آیه به این بوده که اگر چیزی را به غنیمت بردید پس خمس آن برای خدا است و چون معنای آیه به این بوده و معنای

شرط از آن استشمام می شود فاء به کار رفته تا جمله معنای جزاء شرط را بدهد و اگر حرف آن تکرار شده صرفاً به منظور تاکید بوده و اصل آن و اعلموا انما غنمتم من شیء ان خمسہ للہ... بوده و آن اصلی که ماده علم تعلق به آن گرفته عبارت است از جمله ما غنمتم من شیء خمسہ للہ و للرسول... و لفظ جلاله را برای تعظیم مقدم بر رسول ذکر نمود. (ترجمه المیزان، ج ۹، ص: ۱۱۸) و جمله **إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ قِيدَ أَنْ** امری است که صدر آیه دلالت بر آن دارد و آن عبارت است از امر به پرداخت خمس. پس معنای جمله مذکور این می شود: خمس آن را بدهید اگر به خدا و به آنچه که بر بنده او (پیغمبر) نازل شده ایمان آورده اید. اگر ایمان دارید در برپا شدن روزی که حق را از باطل جدا می سازد اگر ایمان به روز قیامت دارید. سهم خدا و رسول را بپردازید. **وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ**. جمله اخطارگونه است، اگر ایمان ندارید. خدا بر هر چیزی قدرت دارد. اشاره ای بر کیفر روز جزا است. از اول آیه تا اینجا کنایه به دو چیز اشاره دارد، در ضمن حکم به فریضه سهمین؛ معرفی موارد پرداخت و انذار از تخلف حکم. پس نتیجه این می شود؛ که اگر از حکم خدا سرپیچی کنید خدا بر شما غالب است بر هر چیزی قدرت دارد.

بنابراین وظیفه (آن هایی که دنبال رهایی از پرداخت خمس می گردند) روشن می شود، بعضی ها دنبال سند روایتی می گردد که امام در یک زمان یک سال خمس را نگرفته بخشیده، می خواهند همان بخشش را کشش بدهد تا دامن قیامت. ولی این آیه راه فرار را می بندد؛ اگر ایمان به خدا و رسول و به آنچه پیغمبر ص آورده دارید حکم خدا این است. اگر ندارید دنبال بهانه بگردید، صریح حکم قرآن است. چه گونه اجتهاد مقابل نص می کنند. امام هم نگفته که آیه نسخ شده خبر از برداشتن حکم نداده. فقط یک سال نگرفته شاید به خاطر فقر و خشک سالی یا عدم دست رسی مسلمانان به امام یا به علت خوف از شناسایی شیعیان توسط مأمورین دولت و... بوده ایضاً این آیه صراحت دارد بر تقسیم خمس مستقیماً نامبرده از یتیم مسکین راه مانده دیگر جای تأویل تفسیر نیست. تا کسی بگوید منظور از ذوالقربی هم امام علیع است حضرت علی نفس پیغمبر ص است. از طرفی هم تنها آیه که در مورد خمس بحث نموده همین آیه است و خود آیه به تفصیل موارد مصرف را بیان نموده مشخص کرده که به شش قسمت تقسیم می شود. پس نمی توان ادعا کرد تمام خمس مال یک فرد (امام ع) است زیرا مخالف صریح آیه قرآن می شود. مگر می شود تمام موارد عطف؛ عطفی به نفس شی باشد. منظور از یتیم امام باشد منظور از مسکین هم امام باشد منظور از راه مانده و ذوالقربی امام باشد. مگر می شود چنین چیزی اطاله کلام در سخن حکیم توانا و دانا باشد. اگر منظور خداوند تنها حضرت علیع بود می فرمود فقط از

رسول خدا و جانشین او یا جانشنان او چرا این همه اسماء و اصناف را ذکر کند بعد منظورش یک فرد باشد. اگر یک شخص معمولی به شما بگوید یک سیب را قسمت کن بعد بگوید دوباره قسمت کن تا شش قسمت شود بعد بگوید هر قسمتی مال یک صنف خاص است؛ و آن اصناف را هم نام ببرد بعد بگوید منظور من از تمام اصناف یک فرد است. همه آن اقسام مال خودت باشد. آیا چنین اطاله کلام از آن شخص پذیرفته است؟ آیا کسی اعتراض نمی‌کند؟ آیا عرف جامعه می‌پذیرد مخصوصاً عقلاً اعتراض نمی‌کنند؟ عقلاً نمی‌گویند چه کاری بود که انجام دادی. این قسمت کردن بی فایده و باطل است. چه رسد به ذات پاک باری تعالی جلت عظمته. مخصوصاً که اصناف مختلف و با صیغه جمع آمده ذی القربی، الیتیمی، المساکین.

اولاً: این همه اختلاف در اصناف قابلیت برگردادن به یک فرد را ندارد. ممکن نیست در بحث لغوی همچنین از دیدگاه علامه طباطبایی ثابت شد یتیم به فرزند گفته می‌شود که در سنین کوچکی پدر را از دست بدهد. چگونه همه این موارد را به حضرت تطبیق کند. امامع در زمان نزول آیه یتیم نبود.

ثانیاً: امامع وجوهات را هم در حضر در یافت کرده‌اند و هم به طور کامل گرفته‌اند. هیچ‌گاه نفرموده‌اند که یک سهم آن را نگهدارید اگر در سفر در ماندم به من برسانید.

اگر کسی بگوید که امام در حضر هم می‌تواند از سهم ابن سبیل استفاده کنند. همان طور که می‌تواند در سفر و بدون در مانده شدن هم از سهم‌های دیگر استفاده کنند. پس تقسیم خمس برای چیست؟ قهراً این تقسیم باطل و لغو خواهد بود. از طرف ما معتقد هستیم که تمام افعال خداوند از لغوی و باطل منزّه است.

ثالثاً: اگر سهم سادات را از منصب امامت بدانیم؛ آن وقت سهم امامع را از چه جهت بدانیم؟ آیا غیر از منصب امامت است؟ اگر بگوییم از ناحیه‌ای ارث، سهم رسول به امام می‌رسد، بقیه خاندان پیغمبرص هم باید سهم داشته باشند. این بحث در جانشینان پیغمبرص باید جاری و ساری باشد؛ یعنی همان طور که از پیامبرص ارث رسیده، باید از حضرت علیع هم ارث بماند، (چون فرض بر این است که سهم امام را از پیغمبرص به ارث می‌برد سهم سادات را به منصب امامت) پس تمام فرزندان امامع سهم در این ارثیه دارد. باید همه ارث ببرند تا به سادات امروز. اگر بگوییم؛ سهم امام از جهت منصب وصایت و امامت است. پس سهمین معنا ندارد. تا قرآن به دو یا به چند سهم تقسیم کند؛ که در این صورت تقسیم یکشی به دو سهم بعد هر دو سهم به شخص واحد از جهت واحد برگردد این کار بدون ثمره و بیهوده خواهد بود، مخصوصاً بعد از

تفصیل توضیح که هر سهم را به سه قسمت و دسته مختلف تقسیم کند، دوباره دستور بدهد همه این سهم‌های مختلف به شخص واحد از جهت واحد برگردانده شود؛ یعنی بعد از آن همه تفصیل تعریف تقسیم بندی برگردد سر جای اولش. بطلان این گونه تقسیم از اوضح واضحات است.

همچنین کتب لغت که؛ واژه‌های قرانی را معنا کرده (خمس را این گونه معنا کرده). خمس به ضم خاء وضم میم خُمُس - خمس ضم خاء و سکونمیم خُمُس - هر دو در لغت اسم است برای حق که در مال صورت می‌گیرد از برای بنی‌هاشم. در تقسیم خمس اختلاف نظر است. در نظر فقهای امامیه خمس شش قسمت است؛ که سه قسمت آن مال پیغمبر (ص) در زمان حیات و بعد حیاتش مال امام قائم مقام او است و سه سهم دیگر از آن کسانی است که خدا در قرآن از آنها یاد کرده است. خاصه از اولاد عبدالمطلب است. (مجمع البحرین ج ۴ - ص ۶۶) آن یک سهم - یا سه قسمت - که به اسم سهم سادات است از آن فقرا و یتیمان و راه ماندگان از بنی‌هاشم است. ولی رساندن به تمام اصناف ثلاثه لزوم ندارد؛ یعنی واجب نیست به هر سه دسته که در قرآن از آنها نام برده طوری مساوی تقسیم شود. بلکه اگر هر سه سهم که نصف خمس است تنها به یک طائفه مثلاً یتیم یا ابن سبیل بدهند. یا به دو طائفه بدهد یا یکی را کمتر و یکی را زیاده‌تر بدهد اشکال ندارد چنانچه واجب نیست به تمام افراد هر صنفی برسانند. بلکه جایز است به یک نفر بدهند کافی است. بر فرض آن که بخواهد به تمام افراد بدهد لازم نیست تساوی بین اصناف و افراد باشد (الغایة القصوی فی ترجمة العروة الوثقی، ج ۲، ص: ۲۶۷)

این ادایی فرضه مثل اسقاط تکلف است به یک فرد؛ مثلاً مولا بفرماید جنتی به عبد مؤمن. پیش من یک بنده مسلمان را بیاورید. حالا هر فرد مسلمان را پیش مولا ببرید صحیح است. اولین فرد مسلمان که با او برمی‌خورید بردارید ببرید یا نه او را رها کنید دومی و سومی را ببرید... یا نود و نه و یا صدمین نفر را ببرید هر کدام علی‌البدل صحیح و مسقط حکم مولا است.

این مسئله شاهد روایی هم دارد. زکریا ابن مالک جعفری از اباعبداللّه (صلوات اللّه علیه) سؤال کرد از قول اللّه عزّ و جلّ وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ.

امام صادق (ع) فرمودند: بدان آن چه غنیمت و فایده می‌یابید چیزی از غنائم جنگی یا هر چه باشد - از منفعت کسب تجارت یا چیزی دیگر اگر چه اندکی باشد - یک پنجم این غنیمت حق سبحانه تعالی و رسول (ص) و ائمه معصومین صلوات اللّه علیهم است و از خویشان آن حضرت

است که یتیمان و فقیران و راه ماندگان است. پس حضرت فرمودند اما سهم حق سبحانه و تعالی از آن رسول الله (ص) است. رسول الله خمس خود را هم دارد، اما خمس رسول بعد از آن حضرت از امام است پس سه سهم به امام رسیده است. چون از خدا به رسول رسید و این دو به امام رسیده است؛ و سهم ذی القربی که خویشاوندان حضرت هستند، مراد از آن یتیمان، یتیمان خویشاوند ایشان است؛ اما مساکین و ابناء السبیل باید سید باشند زیرا می دانیم که زکات بر ایشان حرام است پس باید که ایشان در اینجا سهم داشته باشند. در نتیجه مراد الهی این جماعت می باشند. حضرت به این عنوان فرمودند: حق سبحانه و تعالی از برای فقرا در اموال اغنیاء آن مقدار از مال را مقرر فرموده است که همه را کفایت کند و از طرف هم وعده کرده است که ذریه آن حضرت را زیاد کند و نیز از جهت تعظیم حضرت سید الانبیاء ص صدقه را (که به چرک دست ها تعبیر شده است) برایشان حرام گردانیده است پس باید -هم چنان که برای فقراء غیر سادات از هر طایفه چیزی مقرر ساخته- از برای سادات نیز چیزی مقرر ساخته باشد. از این جهت خمس رابه شش سهم تقسیم فرموده است... سهم به امام می رسد چون که امام مصارف و خرج های زیاد دارند. چنانکه حضرت رسول (ص) مخارج بسیار داشتند. بعد از آن حضرت از امام به امامی؛ می رسد که حق سبحانه و تعالی او را امام قرار داده است. سه سهم دیگر به یتیمان و فقیران و راه ماندگان سادات می رسد تا هر طایفه از فقر بیرون آیند و جفا نکنند. بنابر این فلسفه وجوب خمس قرار ذیل است.

فلسفه وجوب خمس

الف: ۱- اکرام شخص سید الانبیا.

ب: اکرام ذوالقربی به احترام پیغمبر (ص)

ج: بدل از صدقات که به جهت تعظیم پیامبر ص برای سادات حرام شده است.

د: جهت بی نیازی و رفاه اقربا آن حضرت است.

قریب به همین مضمون است صحیح ربعی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که چون غنیمت را حضرت رسول اکرم (ص) می گرفت نفایس آن را بر می داشتند مثل صفیه که تعلق به آن حضرت داشت بعد از آن پنج قسمت می کردند و چهار حصه را در میان مجاهدین قسمت می کردند و یک حصه که به عنوان خمس باقی مانده بود، آن را پنج قسمت می کردند سهم

خدا را از جهت خود برمی داشتند و چهار سهم دیگر را در میان خویشان از یتیمان و مساکین و راه ماندگان تقسیم می فرمودند؛ و امام نیز چنین می کند به نحو پیغمبر صلی الله علیه و آله. عمل می نمودن. و همچنین صحیح محمد بن مسلم از حضرت امام محمد باقر (صلوات الله علیه) در تفسیر آیه -وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ...- فرمودند که مراد از ذوالقربی خویشان حضرت (ص) است، خمس از برای خدا و رسول خداست و از برای ماست یعنی ینی هاشم (لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۶۰-۵۶۲)

هم چنان که اشاره شده در تقسیم خمس از نگاه علمی بین علما اختلاف است بعض در شش سهم بعض در پنج سهم تقسیم نموده اند انشاء الله بعداً بعضی از اقوال را بیان خواهیم کرد.

تقسیم خمس

خمس در ابتدا به دو قسمت تقسیم می شود. قسمت اول: یک سهم که مال خداوند کریم است و یک سهم دیگر از حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) و یک سهم دیگر از برای امام (ع) است و این سه سهم اکنون حق حضرت صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه می باشد. در صورتی که نصف خمس که مال امام (ع) است در زمان غیبت، متعلق به نائب آن حضرت است که مجتهد جامع الشرائط باشد. یا باید به او برسانند یا به اذن او به مستحقین بدهند. بعضی از علماء گفته اند (در صورت عدم کفاف سهم خود سادات) احوط آن است که مجتهد سهم امام ع را به خصوص سادات بدهد موقعی که حق اصناف ثلاثه به آن ها به قدر حاجت نرسد. شاید علت احوط دانستن ایشان از این جهت باشد. در صورتی که سهم سادات مایحتاج اصناف ثلاثه را کفایت نکند آن وقت برای مصرف سهم امام ع دو مورد پیدا می شود. ۱- سادات ۲ غیر سادات، در این صورت تقدم با سادات است یا به خاطر اکرام سادات است. یا به جهت قرابت ایشان به امام است در صورتی که اقارب و اولاد رسول الله نیاز داشته باشند مصرف سهم رسول الله ص برای اولادش سزاوارتر از دیگران است. شاید هم دلیل سیره یا روایت باشد. والله عالم

قسمت دوم

در این قسمت ایضاً به سه سهم تقسیم می شود؛ که هر سهم حق یکی از اصناف ثلاثه؛ ایتام و مساکین و ابناء السبیل است. در این سه صنف دو شرط وجود دارد، یک شرط عمومی برای همه

اصناف است، دوم شرط خصوصی که برای هریک از اصناف ثلاثه بخصوص معتبر است. در مستحقین فرقی نیست بین کسانی که علوی باشند یا عقیلی یا عباسی و لکن سزاوار است مقدّم دارند کسانی را که نسب آنها به حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم تمامتر باشد یا به آنها زیادتیر بدهند مثل سادات فاطمین.

الف شرط عمومی؛ ایمان است که در هر سه صنف مستحق شرط است. باید مسلمان باشند والا خمس تعلق نمی‌گیرد زیرا کفر قاطع رحم است. هرچند در خود آیه قرآن شرط ندارد قید به ایمان نشده ولی از قرائن دیگر (مثل تسالم علماء) فهمیده می‌شود... هم چنان روایتی که کفر را قاطع رحم می‌داند...

ب شرط خصوصی؛ هریک از اصناف ثلاثه باید دارای شرایط باشند. ۱- صنف اول ایتم؛ در ایتم فقر شرط است اگر به مقدار مصرف یک سال را داشته باشد نباید که از خمس استفاده کند. فرقی نیست بین این که مخارج سالش را بالفعل داشته باشد یا بالقوه مگر در صورتی که سادات آن شهر و اطراف آن شهرهای دیگر که امکان رساندن سهم سادات در آن شهرها را دارد؛ سادات آن شهرها، (اعم از یتیمان و اصناف دیگر مستحقین همه) مخارج سالشان را داشته باشند. آن وقت می‌توانند سهم ساداتی بیشتر از خرج سال بگیرند. ولی تا حدی که عرفاً (مردم آن محله به آنها) فقیر نگویند. زمانی که اقتصادش به حد مردم معمولی آن شهر برسد که عرفاً فقیر گفته نشود آنوقت نباید که سهم سادات را به او بدهند و خود او هم نباید که قبول کند. در ایتم شرط دیگر نیست فقط فقر و سیادت کافی است.

۲- صنف دوم: سید که در راه سفر در مانده شود، در ابناء سیل احتیاج شرط است. فقط احتیاج در بلد تسلیم باشد اگر چه در بلد خودش غنی باشد بعضی گفته‌اند فرق ندارد چه سفر او در طاعت باشد یا در معصیت؛ و در مستحقین، عدالت را شرط نمی‌داند اگر چه بهتر ملاحظه‌ی مرجّحات است و اولی آن است که به مرتکب کبائر ندهد خصوصاً کسی که متظاهر به فسق باشد در صورتی خمس دادن به او اعانت بر اثم باشد بهتر، عدم پرداخت است به خصوص در صورتی که بداند عدم خمس باعث می‌شود که از معصیت دست بردارد؛ عدم پرداخت رجحانیت پیدا می‌کند. کسی که ادعای سیادت کند نمی‌شود او را تصدیق کرد و به او خمس داد، مگر به بینه‌ای شرعیه یا شیاعی که مفید علم باشد. منظور از شیاع آن است که معروف به سیادت در بلد خودش باشد کفایت می‌کند. بلی، بعضی گفته‌اند اگر کسی که مجهول السیاده باشد و لکن عادل باشد می‌توان به شرط عدالت به او خمس داد به طریق خاصی به این نحو که مالک

حیله کند و به گردن خود او بیندازد، خمس را به دست او بدهد و خود او را وکیل کند که صرف مستحقین از سادات کند خود او اگر صحت نسب و سیادت خود را بداند برای خود صرف نماید مانعی ندارد. (بعذر می‌گردد) می‌گوید اولیا و احوط ترک حیلهی مزبوره است. در ادامه می‌گوید خمس که حق اصناف ثلاثه سادات است. جایز است خود مالک به آنها برساند لکن احوط آن است که آن را نیز به مجتهد جامع الشرائط یا به اذن او بدهد زیرا که او ارباب استحقاق را بهتر می‌شناسد و مرجحات آن را بهتر می‌داند (الغایة القصوى فی ترجمة العروة الوثقى، ج ۲، ص: ۲۶۷) این تنها موردی است از علمایی سابق (تا جایی بنده دسترسی داشتم) که می‌گوید سهم سادات را به دست مرجع یا با اجازه او داد آنها از باب احتیاط دلیلش را هم شناخت بهتر مرجع از سادات فقیر گفته است.

اولاً: این یک احتیاط است، آن هم از باب شناسایی مستحقین. نه از باب سرپرستی و نائب بودن امام، یا نائب سادات فقیر؛ چون نائب امام سهم امام را دریافت می‌نماید. سادات فقیر که خودشان حضور دارند نائب نمی‌خواهند. اصلاً این موضوع قابل بر نیابت نیست؛ زیرا منوب عنه (سادات فقیر) مبهم است مشخص نیست، چونکه تعدادشان معلوم نیست (زیرا در یک شهر دو شهر یا چند شهر نیست). بر فرض که قابل دسترس باشد امکان در یافت نیابت هم باشد. باز هم (حتی با این فرض که دسترس باشد کسی احاطه داشته باشد از احوال تمام اصناف ثلاثه) در یک سال همه سادات فقیر جهان اسلام را دید نظر همه را گرفت، باز هم امکان پذیر نیست؛ زیرا فقر حالت ثابت نیست. از موقع نیابت تا جم آوری اموال و پخش دوباره آن به فقرا حداقل شش ماه طول می‌کشد (در صورتی که ما به سرعت خارق العاده بسنجیم و الا به طور معمول ۱۲ تا ۱۵ ماه وقت می‌خواهد) در این مدت زمان برخی از آن فقرائی که نائب گرفته وضعیت‌شان تغییر می‌کند دیگر مستحق نیست برخی‌های دیگر که تازه یتیم و مستضعف شده‌اند مستحق است نیابت نداده مخصوصاً در شرایط کنونی که در هر روز چندین هزار انسان کشته و انتحار انفجار خانه‌ها ویران می‌شود. شاید طول دوره این آقای که نیابت گرفت سی یا چهل سال طول بکشد در این مدت چه فقرایی که غنی می‌شوند و چه اغنایی که فقیر می‌شوند. در نتیجه نیابت خود به خود از بین می‌رود؛ زیرا از طرف موضوع نیابت، همان فقرایی بوده که وجود ندارند از طرف دیگر مستحقین فعلی که این نائب را قبول ندارند.

ثانیاً: دلیل بر این وجه احوط عجیب است. ۱- هیچ دلیل بر تصرف مجتهد در سهم سادات ذکر نشده این هم دلیل شرعی ذکر نکرده فقط استحسانات شخصی است. بنده حقیر هم مدرک

در خصوص این مورد نیافتیم. از علمای سابق تنها کسی که دلیل آورده و بنده به آن دست رسی پیدا کردم. همین دلیل است. می‌گویند مجتهد ارباب استحقاق را بهتر می‌شناسد. نمی‌دانم آن دوره چگونه بوده و تعداد شیعیان اخصا سادات در چه حد بوده مگر این گونه تصور شود که سادات به تعداد انگشت شمار بوده و آن هم در یک کوچه و محله جمع بوده از قضا مجتهدی، آن دوره هم در همان محله زندگی می‌کرده است. با این فرضیه آن وقت است که او از بقیه مسلمین و شیعیان که خمس پرداخت می‌کند سادات فقیر را بهتر می‌شناسد والا اگر چنین نباشد؛ چگونه ممکن است یک فرد تمام شهر را بهتر از همه مردم آن شهر بشناسد! پرداخت کننده خمس که همسایه آن فقیر است و در جوار و جنب خانه او زندگی می‌کند دیوار به دیوار خانه اوست یا فرد دیگر که مقابل منزل یا در محله آن فقیر هست آنها نشناسند اما یک شخص که آن طرف شهر زندگی می‌کند همسایه او را از خود او بهتر بشناسد.

اگر سادات در چندین شهر باشند یا در تمام یک مملکت. بلکه در چندین کشور باشند، (که هستند) آن وقت چگونه ممکن خواهد بود این امر؟ بر فرض قبول این امر که مرجع بهتر می‌شناسد آن وقت این احتیاط محدود می‌شود در خصوص کسانی که آنها یقین دارند که مجتهد مستحقین سادات را از خود آنها بهتر می‌شناسد.

در این صورت نسبت به همین عده (که باور دارد مجتهدی همه سادات فقیر را بهتر می‌شناسد) فرق ندارد که مرجع باشد یا غیر مرجع، چون ملاک و علت انجام عمل (رساندن سهم سادات به دست ساداتی مستحق) است در هر صورت که وثوق به انجام عمل حاصل شود کافی است. فرق بین مرجع غیر مرجع نیست. هر فرد که مورد اطمینان باشد بتواند فقیر واقعی را از خود صاحب مال بهتر بشناسد و مطمئن باشد که بدون کم و کسر و طمع به دست مستحق می‌رساند. احتیاط اقتضا دارد که به دست او بسپارد.

اما در عصر حاضر کسانی که می‌گویند خمس جمعاً (سهم سادات و امام) به دفاتر تحویل شود. عمده دلیل که می‌توان برای (این عده) ذکر کرد این است که بگوییم خمس مال عنوان است نه شخص؛ یعنی سهم سادات مال عنوان سادات است. سهم امام هم مال منصب امامت است نه مال شخص امام عهر امام که به امامت رسید خمس متعلق به آن امام است اصناف ثلاثه سادات: نان خور امام است فقرا، یتیم و ابن سبیل سادات از باب تطبق عنوان بر مصداق از موارد مصرف خمس قرار گرفته است بنابراین مجتهد یا شخص ثالث دیگر می‌تواند به نیابت از امام خمس را اخذ کند بعد به مستحقین ثلاثه خمس مصرف کند.

ج- اولاً در آیه خمس عنوان سادات ذکر نشده است تا ادعا شود خمس، مال عنوان سادات است. بلکه قضیه کاملاً بر عکس است. در آیه مصداق ذکر شده، عنوان از مصداق به دست آمده است. آن طور نیست که عنوان ذکر شده باشد آن وقت ما مصداق را از عنوان و آیه به دست آورده باشیم؛ یعنی آیه خمس کلمه سادات را تصریح کرده باشد بعد در مقام تطبیق و عمل ما بگویم منظور از سادات؛ فقراء سادات و یتیمان و رهمانده گان سادات است. بلکه بر عکس آیه خمس مصداق را بیان کرده عنوان از مصداق گرفته شده علماء از ذکر این سه طائیفه اقربا، عنوان سیادت را استفاده کرده اند لذا اسم مجموعه این سه سهم تحت عنوان سهم سادات معرفی شده. از آن جا که حکم روی موضوع رفته با وجود و بقای موضوع حکم قابل تغییر نیست. پس استقلال اصناف ثلاثه سادات، در استحقاق حق مطلقه خودشان بدون شک است. خدشه بردار نیست. بحث تازه ظهور (منصب) بر فرض قبول صحت آن باز هم مضر این مطلب نیست.

ثانیاً بر فرض تنزول: سلمنا که سهم امام مال منصب امامت باشد یعنی مال عنوان باشد نه شخص امام، چه دلیل برای اخذ سهم سادات می شود؟ هر حکمی که روی عنوان می رود در واقع مال افراد آن عنوان است. والا عنوان (بما هو عنوان) عاری و مجزاً از افرادش قابلیت حکم را ندارد، چیزی به او تعلق نمی گیرد؛ هر حکم که به عنوان کلی تعلق می گیرد به اعتبار افرادش است. مثل یا ایها الذین ءامنوا کتب علیکم الصیام... ای کسانی که ایمان آوردیده اید روزه برای شما واجب است. وجوب روزه برای افراد مؤمنین است. نه برای عنوان آمنو عنوان که قابلیت ندارد تا روزه بر او واجب یا مستحب باشد. همچنین عنوانهایی ءامنوا و عملوا الصلحت... و ءامنوا خذوا حذرکم... و ءامنوا اذا لقیتم... در واقع حکم، مال افراد است. نه مال عنوان، آنچه در خارج وجود دارد افراد است. عنوان (بما هو عنوان)، وجود خارجی ندارد تا حکم (روزه نماز خمس) به آن تعلق بگیرد، در این مثال های مذکور همه قبول دارند، متفق علیه است؛ که حکم مال افراد است نه عنوان، حالا به هر دلیل که حکم (روزه و نماز) را می پذیرند قبول می کنند حکم مال افراد است نه مال عنوان (آمنو) به همان دلیل و استدلال، در ما نحن فیه پذیرند که خمس مال افراد مذکور در قرآن است. نه مال عنوان سادات.

پس نتیجه این می شود که هر جا حکم روی عنوان رفته باشد تا آن عنوان باقی است حکم هم هست اگر عنوان سلب شود حکم هم سلب می شود اگر حکم مال موضوع باشد مادامی که موضوع باقی است حکم هم هست. اگر قید و عنوان به موضوع اضافه شود یا چیزی از موضوع کم شود با رفتن موضوع حکم هم می رود حالا در مورد بحث خود ما؛ هر عنوان را که ما نام

بگذاریم موضوع تبدیل می‌شود مثلاً بگوییم وکیل سادات، قیوم سادات، سرپرست سادات، ناظر سادات، یا حاکم سادات، باشد. کلاً موضوع از بین رفته، چون که موضوع ذوالقربی، با یکی از اوصاف ثلاثه بوده (ذوالقربی که یتیم است ذوالقربی که مسکین است و ذوالقرباء که ابن سبیل است). بوده است. حالا شده قیّم سادات و... حاکم سادات. در حال که موضوع متشکل از دو اسم (ذی القربا و یتیم، ذی القربا و مسکین، ذی القربا و ابن سبیل) بوده. موضوع عوض می‌شود یتیم ابن سبیل مسکین برداشته می‌شود از طرف هم کلمه حاکم وکیل... اضافه می‌شود. قید که جز موضوع و شرط در استحقاق است برداشته می‌شود. در واقع حکم استحقاق مشروط به این سه اسم است. نه مال عنوان سادات؛ که اگر خمس مال عنوان سادات باشد باید تمام سادات اعم از غنی و فقیر در خمس (بالفعل سهمیم باشد. - بالقوه که هست) به‌طور مساوی سهمیم باشد چون عنوان سیادت برای همه افرادش بالسویه صادق است.

اگر کسی بگوید اینجا هم قیّم سادات فقیر و... است می‌گوییم حکم مال موضوع است (موضوع جدید) در مانحن فیه از دو صورت خارج نیست. ۱- یا آخذ (آنکسی که دریافت می‌کند) سادات است ۲- آخذ سادات نیست. در صورت اول نصف موضوع از بین رفته (که همان یتیم مسکین ابن سبیل باشد) فقط یک قسمت از دو قسمت موضوع باقی (که سیادت و ذوالقربی باشد) است. حکم مال تمام موضوع است هر دو قسمت باید باقی و ثابت باشد. در صورت دوم کلاً موضوع عوض شده است. آخذ نه ذوالقربی است نه یتیم، مسکین؛ ابن سبیل است.

اگر اشکال شود؛ که یک قسمت هم کافی است. مثلاً در صورت اول ذوالقربی است که این اصل و عمده در این حکم است آیه هم می‌گوید خمس از برای خدا و برای رسول و برای ذوالقربی است. این سه اسم با الف و لام آمده است. یتیم مساکین ابن سبیل عطف به ذوالقربی شده پس اصل حکم مال ذوالقربی است آن سه دسته آخر حکمش متسری از ذوالقربی است و تابع ذوالقربی است؛ که در صورت اول این اصل محفوظ است. ید آخذ ید استحقاقی است در صورت دوم، همین که به‌عنوان وکیل یا نائب سادات باشد کافی است. نهایتاً این می‌شود که در صورت دوم ید آخذ ید امانی است.

در جواب می‌گوئیم؛ قرابت با هر یک از این قیده‌ها؛ (یتیم، مسکین و ابن سبیل) در حکم واحد است. هر دو مرکباً موضوع حکم است. اگر موضوع حکم عاری از قید در نظر باشد همان اشکال قبلی پیش می‌آید ذوالقربی بدون قید یتیم مسکین تمام سادات مساوی هستند؛ در حکم قرابت.

در صورت دوم که سالبه به انتفاع موضوع است. نه ذوالقربی است. نه هیچ یک از اصناف مستحق سه گانه. - اما صورت اول با رفع قید موضوع هم مرتفع می شود. چون که اقربا به تنهایی موضوع نیست. بلکه با قید موضوع قرار گرفته است.

اگر کسی بگوید به حکم، وکیل، قیم و نایب. صحیح است نیابت مثل وصی وکیل یک امر رایج در بین اهل مشرعه بوده و هست.

جواب می گوئیم بله هر کدام در موضع خودش صحیح است، هر موضوع حکم خاص خودش را دارد در نیابت، وکالت، وصایت شرط است نائب و منوب عنه وکیل و موکل معین باشد و الا باطل است نمی توان گفت من وکیل هستم از جانب عده نامعلوم من وصی یک کسی هستم. من نائب هستم ولی نمی دانم از جانب چه کی هستم این ابهام مانع از وکالت وصایت است در مانحن فیه مستحقین حالت استقرار ندارد لذا مشخص نیست (چنان که بیان شد). نهایتاً تنها راه که باقی می ماند در این مورد این است که بگوئیم ید اخذ ید امانی است. از پرداخت کننده می گیرد در دست او به عنوان امانت است بعد به مستحق می رساند. حالا بر فرض کهید امانی محسوب شود باز هم به چند جهت مشکل است. ۱- با وجود و حضور صاحب مال (مستحق) امانت معنا ندارد ۲- با وجود نیاز مستحق نگهداری آن مشکل است. ۳- هرگز، اصلاً و ابداً مستحق راضی نیست چیزی از آن اموال به عنوان مخارج جم آوری و نگهداری حقوق کارمند... کم شود، یا دوباره هزینه باز پخش آن و شناسایی افراد مستحق هزینه حواله بانگی... تحت هر عنوان که باشد از آن مال کم شود. امانت دار که نمی تواند به مال امانت تصرف کند حتی حق تعویض و تبدیل را ندارد. پس با این وجود امکان عملی ندارد نمی تواند ید امانی باشد.

ثانیاً با صرف نظر از عدم تحقق امکان نیابت، در عمل هم (مثل امانت) مشکل است ید اخذ نائید امانی است باید تمام شرایط امانت داری هم رعایت شود حق تصرف ندارد در پرداخت هم به اختیار و تشخیص خودش نیست بلکه محدود به همان مقدار که منوب عنه اجازه داده است. اگر نائب را بگوید برای من قبض کن و برای خودم بیاور. نائب نمی تواند به دیگران بدهد یا جنس مرغوب را تبدیل به جنس دنی و آدنی بکند.

. طبعاً هر کسی که نائب می گیرد منظورش این است که مال بیشتر و بهتر را برای او بگیرد اگر پنج نفر یک شخص را نائب بگیرند هر کدام شان توقع دارند که وقت منوبش به شخص پرداخت کننده بر می خورد اموال بزرگتر و بهتر را برای او به نیابت او اخذ کرده و به دستش برساند. هر کدام این شرط ضمنی و توقع را دارد. نائب هم باید موقع اخذ مال قصد نیابت افراد معین را داشته

باشد. مثل زمان که پنج نائب (از جانب پنج نفر) می‌رود. حالاً فرض کنیم چندین میلیون مستحق موجود است. حالاً بیست نفر به نیابت از آنها سهم را جم‌آوری می‌کنند حالاً چگونه مسائل نیابت را رعایت کنند؟ تا ظلم به هیچ منوب نشود اموال که به نیابت او قبض شده جابجا نشود؟ اگر کسی بگوید نائب در پرداخت است نه نائب دریافت تا اشکال در تبدیل اموال پیش بیاید نائب در پرداخت است به این معنا که مالک پول را به شخص می‌دهد و اجازه می‌دهد او را نائب می‌گیرد که به هر سادات فقیر که مصلحت دید پرداخت نماید. حالاً وقت قسمت هر مال که به دست هر سادات فقیر برسد همان چیزی است که مالک مال داده دیگر مشکل تبدیل اموال آجود (خوب) به اموال اُردی (بد) نداریم جای گزین اموال کم با اموال زیاد پیش نمی‌آید همان مقدار که به دستش رسیده این همان چیزی است که صاحب مال همین مقدار را تعیین کرده. هیچ مستحق نمی‌تواند ادعا کند که حتماً مقدار مال زیاد را به او و کم تر را به فقیر دیگر بدهد اختیار با پرداخت کننده است...

جواب از پرداخت خمس به نیابت

در این صورت چند مشکل به وجود می‌آید، مشکل اول: این است که دلیل اخص از مدعا است؛ زیرا مدعا در کل سهم سادات است که از طریق نیابت امام در عصر غیبت است، نه آن عده‌ای که نائب می‌گیرد. با توجه به اینکه پرداخت وظیفه امام نیست تا نائب امام به‌عنوان انجام وظیفه متحمل شود. بلکه پرداخت وظیفه صاحب اموال است. پس هر که خواست نائب می‌گیرد به اختیار خودش است آن هم اختصاص به قشر و صنف خاص ندارد بلکه می‌تواند بقال یا تاجری که مورد اعتمادش است نائب بگیرد.

مشکل دوم: این است که از موضوع بحث خارج است؛ زیرا ادعای نیابت از سادات فقیر و مستحق است نه نیابت از صاحبان اموال سایر مسلمانان. تا به حال هیچ کسی نگفته اموال شما را جمع می‌کنم از طرف شما نائب می‌شوم حق واجب شما را پرداخت می‌کنم.

مشکل سوم: این است علاوه بر دلایل بالا خداوند به مردم فرموده خمس بدهید. به پیغمبر (ص) نفرموده که خمس را از مردم بگیرد. به خلاف زکات که امر به اخذ زکات شده است. فرق اخذ با پرداخت این است که در اخذ اختیار با أخذ است؛ اما در پرداخت اختیار با صاحب مال است. این وظیفه اوست باید پرداخت نماید. حالاً یا خودش پرداخت نماید یا وکیل بی‌گیرد. به

خلاف زکات که اختیار با امام (ع) و پیغمبر (ص) است که خودشان اخذ نمایند یا مأمور بفرستند. لذا در عصر پیغمبر (ص) و ائمه (ع) مأمور جم آوری زکات بوده ولی مأمور جم آوری خمس نبوده. کسی در تاریخ نشنیده و ندیده.

مشکل چهارم: این است که با فلسفه جعل خمس سازگار نیست. مرحوم شیخ انصاری در باره خمس چنین می‌فرماید: از مهمترین ضروریات دین است؛ زیرا برپاداشتن و زنده کردن خمس در بین جامعه سزاوارتر از برپاداشتن زکات است. زکات که شرط قبولیت نماز و نماز ستون دین است. با آن که زکات این قدر مهم است ولی برای غیر سادات اختصاص یافته است. خمس برای مصرف و مخارج اولاد پیغمبر (ص) است. پس برپا داشتن خمس اولی از زکات است.

خمس عوض از صدقات است

از حرمت صدقه برای ذوالقربی چند نکته استفاده می‌شود: بی‌نیازی از صدقات، مودت، ابراز محبت، حیف‌ظ حرمت خاندان و اقارب پیغمبر (ص) اجر رسالت.

۱ خمس را قرار داده تا ذراره پیغمبر (ص) با مصرف خمس بی‌نیاز از صدقات باشند صدقات بر آنها حرام شده اکراما لرسوالله (ص)

۲ پرداخت خمس همان مودت و دوستی است که خداوند آن را اجر رسالت قرار داده ((شیخ انصاری) کتاب خمس. صفحه ۳۳۰)

۳ بنابر این پرداخت خمس باید طوری باشد که ابراز محبت ظاهر شود. باید تقدیم با اکرام و خشوع باشد. تا با فلسفه جعل آن منافی نباشد. (ذَلِكَ الَّذِي يَبَشِّرُ اللَّهُ عِبَادَهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) ای پیغمبر ص بگو: من هیچ پاداشی از شما بر رسالتم درخواست نمی‌کنم جز دوست داشتن نزدیکانم اگر پرداخت با اکرام و از سری میل و رغبت درونی نباشد چه فرق دارد با پرداخت خراج و مالیات به پادشاهان ظالم. آنها هم مال پرداخت می‌کند تا از عذاب و عقاب دنیوی حکام محفوظ بماند. از سری اکراه و عدم رغبت این کار را انجام می‌دهند. اگر پرداخت خمس هم از سر میل و رغبت نباشد. فقط از خوف قیامت و آتش جهنم باشد چه فرق می‌کند این هم برای خلاصی از عذاب آخری و نجات نفس انجام می‌شود. اگر نحوه پرداخت با احترام نباشد مودت نیست. اگر مستحقین به دنبال دفتر، شاهد، گواهی و تأییدیه بگردند؛ و چندین بار به درب‌های بسته برخورد کنند و برگردند. ساعت‌ها پشت

درب‌های بسته روی خاک‌های کوچه در انتظار به صف‌های طولانی بنشینند. دیگر احترام باقی نمی‌ماند تحقیری می‌شوند که به مراتب سنگین‌تر از خوردن صدقات است. هر انسان عاقلی خوردن زکات را ترجیح می‌دهد، بر خفت خاری پشت درها استادن و شنیدن حرف‌های آنچنانی و شهر به شهر دویدن دنبال معریف ...

اگر پرداخت به دست صاحبان اموال صورت نگیرد در همه جا به طور آزادانه مثل زمان سابق نباشد، از لازمه آن همین امور بالا است که صد در صد مخالف مودت و احترام است. مخالفت با مودت مخالفت با حکمت جعل خمس است. چون خمس قرارداد شده؛ تا حرمت آل رسول حفظ شوند؛ زیرا صرفاً بحث معیشتی و اقتصادی نیست تنها جبران نخوردن زکات یا کسر درآمد از مخارج زندگی نیست. بلکه تکریم ذراره پیغمبر ص است و الا از خوردن زکات منع نمی‌شدند. یک سهم از حق الله تخصیص داده نمی‌شد. اگر تنها بحث اقتصاد بدون اکرام در نظر می‌بود، از خوردن زکات هم شکم‌هایشان پرمی‌شد، از خوردن صدقات هم منع نمی‌شدند. یک سهم از حق خداوند تخصیص داده شده تا با اکرام در آسایش باشند، بدل از صدقات و زکات قرار داده شد تا حرمت قرابت‌شان با رسول الله حفظ شوند.

۴- برای آسایش و احترام خاندان پیغمبر (ص) تا از فقر در امان باشد. وقت که از گرفتن زکات منع می‌شود، وقتی که از خوردن صدقات منع می‌شود. از طرف هم موجود مجرد عاری از ماده نیست. بلکه مثل سایر انسان‌ها مادی است، نیاز مکان آب غذا دارد. محل حوادث است تابع نظام تبع، ضمانت از غیب نشده؛ پس یتیمی دارد صغیری دارد فقر دارد گرفتاری دارد بیماری دارد تضرع اموال دارد آتش سوزی دارد... حالا به هر نحوی که نام‌گذاری کنیم، به هر عنوان که فاصله بین نیاز مند و حق او بشویم. آیا معنای این رفتار، این نیست که می‌گوییم موتو جمیعاً؟ قشر آسیب‌پذیر جامعه و افراد بی‌بضاعت باید از بیت المال استفاده کنند. بیت المال مسلمان هم از همین سه راه تأمین می‌شود؛ زکات، صدقات و خمس. از دو گزینه اول که شرعاً ممنوع شده خدا منع کرده گزینه سوم را ما منع کنیم. پس قشر آسیب‌پذیر و مصیبت‌دیده این طائفه بشری چه کار کند؟

۵- خدا خاسته مودت و ابراز در عمل باشد؛ زیرا مودت زبانی را کافی ندانسته. بلکه اعتقادات و عمل باهم باشد. آمنوا و عملوا. باید هم بدانند که از جانب خداوند است؛ و هم اعتقاد به حق بودن آن داشته باشد و هم مودت در نحوه پرداخت و افعال انسان ظهور پیدا کند. وقت بدانیم جعل خمس احترام و اکرام پیغمبر (ص) و ذوالقربی است، بدانیم حکمت و علت وجوب

خمس چه بوده، برای رفع گرفتاری و دست‌گیری از چه قشری جامعه بوده خمس را قرار داده تا بی‌نیاز از صدقات باشند، زکاة و صدقات اوساخ الابدان نامیده شده است ینی هاشم را مبری کرده از خوردن چنین چیزهای ادنا. قطعاً متوجه می‌شویم که این رفتار ناشایسته و خلاف جعل خمس و خلاف اکرام است. شاید این مستحق تنها فقر مالی داشته باشد فقر علمی و فرهنگی نداشته باشد (بعلاوه حرمت سیادت اکرام ذوالقربی و جهة ظاهری و اجتماعی نیز داشته باشد) یک شخصیت وزین باشد آنوقت برای اثبات سیادت و اثبات مستحق بودنش کجا برود تا گواهی سیادت و استحقاق را بیاورد؟ شورای محل، موسفیدان، ارباب، کدخدایی منطقه؟ هیئت امنای مسجد؟... و چه مدتی چند روز در خانه‌اش را برای عموم باز بگذارد تا فرستاده‌های افراد ذی نفوس برای تحقیق می‌آیند. اگر هم خدا و جدش به دادش برسد که تقوایی فرستاده ارباب محل گُل نکند والا باز دید از زیر زمین پشت بام خانه کفایت نمی‌کند باید از همسایه تحقیق کند آدرس فاملهایش را هم در اختیار فرستاده محل قرار بدهد، زیرا ممکن است بخاری و فرش داشته برده باشد خانه فاملهایش آنجا گذاشته باشد... تا شهره عالم نکرده تأیید نمی‌فرمایند مسولیت شرعی دارد، آخر کار کمی نیست فلان دفتردار گفته تأیید فلانی باشد. مأمور معذور و الا در آینده اعتبارش خدشه برمی‌دارد.

بهر حال این فرستاده چه گونه مطمئن شود که این آدم از ینی هاشم و مستحق است. گفته خود مدعی و خانواده او ملاک نیست؛ لابد از همان محله و از همان هم‌سایه‌ها (که صاحبان مال باشند). سؤال کند، آیا شهادت آن هم‌ساده‌های او مورد قبول است. یانه؟ اگر قبول نیست پس از چه کسانی سؤال کند. اگر قبول است چه بهتر که خودشان پرداخت کنند؛ که بهتر از اهل محل مستحق را می‌شناسد؟ چه کسی در پرداخت به مستحق به شتر از صاحب مال دقت می‌کند.

تازه آن معریف را باید متصدی بشناسد. شبیه داستان عبادت استجاری و وضعیت فعلی طلاب، حوضه علمیه می‌شود. آن کسی را که نیازمند می‌شناسد متصدی قبول ندارد. حق هم همین است چه فرق است بین آنکه ادعای سیادت و مستحق بودن می‌کند و بین کسی که او را تأیید کند چون هر دو را نمی‌شناسد. آن آقایی را که متصدی قبول دارد نیازمند او را نمی‌شناسد. در نتیجه عده محدود با تشکیل پرونده مادام العمر (در کنار حق المقعد) دریافت می‌نمایند. مستحق واقعی محروم واقعی می‌ماند.

قانون پرداخت خمس

شاید قانون هم این طور باشد؛ که متصدی باید مطمئن شود اول از سیادت بعد از مستحق بودنش.

به ناچار باید، شاهد از کسان باشد که آقای متصدی (کسی در حال حاضر سهم سادات در دست او است.) یا دفتردار بشناسد والا از گفته او اطمینان پیدا نمی کند. پس نمی تواند پرداخت کند. چون نمی شناسد اعتماد ندارد؛ زیرا بدون علم و یا اقلاً ظن معتبر به مستحق بودن او نمی شود پرداخت کرد مسئولیت شرعی دارد. بهر حال فقیر حقش به دستش نمی رسد مگر اطمینان متصدی را حاصل کند. اطمینان او جلب نمی شود مگر با تأیید کسان که خود او (متصدی آنها را تعیین تأیید کرده باشد.) چونکه با تأیید افراد ناشناس اطمینان حاصل نمی شود.

دور نمایی مسئله

در نتیجه آقا سید در مانده چاره کار را نمی داند. اما این قدر می داند که یک راه وجود دارد. ولی متأسفانه آن یک راه را نمی داند که کدام راه است باید گوشه بنشیند فکر کند. شاید چای دار از باب ترحم یک استکان چای می برد بعد احوالش را جویا می شود؛ یا نگهبان سر از غرفه تنعم برون می کند. دستور می فرماید مزاحمت ایجاد نکنید تخلیه کنید از این جا بروید آنهای که از اول صبح، بلکه از دیروز تا به حال مزاحم ما هستید. کی شرتان را از سر ما کم می کنید وقتی چیزی برایت نمی دهد می گوید برو خوب برو دیکه. والا به پلیس زنک می زنم تا حالت جا بیاید. مگر بالای حاج آقا قرض داری ارث بابات است... - ناگهان حلال مشکل از راه می رسد. - مستحق مستمند با صدای ضعیف آهسته. چه کار کنم، غریبم، آشنای ندارم،... تو نمی دانی واقعاً نمی دانی چه کار کنی؟ برو پیش آقای فلانی بگو که آقای ج، مرا فرستاده ولی کاری شما که راه افتاد مژده کانی فراموش نشود. باکمالی میل می پذیرد. حالا باید از در پشتی خارج شود. وقتی که با تقدیر تشکر فروان از در خارج می شود می بیند قدم به قدم سر راه آقا را می گیرد، باید به سؤالهای آنها پاسخ بدهد از کجا آمدی چه کار، چه شد، کدام خ می روید؟ خودم می رانم... می بیند دلالها حلقه حلقه نشسته در میانشان چند نفر با قیافه های موجه وجود دارد. یکی از باب تعاونوا علی آلبر... نصیحت می کند، با تاکسی بهتر است. والا طرف ناراحت می شود در باز نمی کند

این طوری مردم فکر می‌کند که از دوستان آن آقا هستی. آن یکی از باب اخلاقیات راه نمائی می‌کند با موتور بهتر است از پس کوچه‌ها می‌رود زود ترمی‌رسد، آن یکی هم از سری خیر خاهی می‌گوید والا غرض ومرض ندارد. می‌گوید خودت بنشین من می‌روم برایت امضاء می‌گیرم همان گرایه تاکس را برای من بده من آشنای دارم بدون صف می‌گیرم و الا خودت مدت طولانی به صف ایستاد شوی... نیازمند که کارت به استخوانش رسیده پولش کجا بود در بست بگیرد. پیاده می‌رود بعد از سر درگمی می‌رسد... آقا تهی صف آن بر حیات است... مسؤل آقای ه پ ت هستند ولی هنوز نیامده خواب است. بعد خواب اگر ملاقتی و مهمان نداشته باشد از ساعت... تا ساعت... کار می‌کند اگر کسی آمد برای ملاقات بعد اول ملاقاتی دارد بعد ملاقات که شروع فرمودن بهر جا که رسد بقیه فردا بیایند گفته باشم گسی اعتراض نکنند... بهر صورت که شده نوبت آقا رسید پیش. دفتر دار... حالا بنده که شمارا نمی‌شناسم نمی‌توانم؛ یعنی نمی‌شود. نه این که نمی‌خواهم. شرعاً مسئولیت دارم. آن یکی کنارش نشسته قیافه موجهی دارد. خیل آهسته با متانت می‌گوید مصالحه مصالحه؛ یعنی چه من یک فرد کاری گرم متوج نمی‌شوم. منظور شما را... خیلی راحت است. نصفاً لی نصفاً لک. من شما را می‌شناسم یعنی؛ بشناسم با الاخره کنار می‌آیم جناب آقا بنده را می‌شناسد، پس کار حل است. البته بنده خیلی بی انصاف نیستم حالا که از راه دوری آمدی فقیر هم هستی نامه را نشان بدهید امضایی بنده حقیر سرا پا تقصیر رو باشد بهتر است تا بشناسد ما باهم از قدیم... هر چه آغا عنایت فرمودن به یارش این جا بنده هم هزینه سفر شمارا پرداخت می‌نمایم اصلاً برای شما بلط آماده می‌کنم تا شهر و روستای خودت بروی حالا خوب شده؟ بیچاره‌ای که راه برای او مسدود است از استادان پشت درهای بسته خسته شده نه دوست و نه آشنای نه جاهی برای خواب نه خرج خوراک دارد بهترین حرف که پیشنهاد شده برایش تاهنوزی همین حرف است. باکمال میل قبول می‌کند... با گرفتن کرایه راه و خلاص شدن از سردرگمی چه کنم چه کنم دوری از خانه کاشانه... خوش حال بر می‌گردد ولی این خوش حالی طول نمی‌کشد که تبدل به یگ غصه و غم کشنده دراز مدت می‌شود. وقتی بر می‌گردد به شهر و رستای خودش، همین که چمش از دور به دیوار خانه‌اش می‌افتد فریاد خوشحالی کودکانی را می‌شنود که توقع سوغات از طرف بزرگ ترها را دارد. کمی به فکر فرو می‌رود چه بهانه برای کودکان بیاورد ناگهان ذهنش را چیزی مهم‌تر به خود مشغول می‌کند. انگار می‌بیند و صدای در زدن را می‌شنود. آن‌های که طلب دارند تشریف آوردند کسانی به آغا سید قرض داده بودن هر باری که آمده خانواده آغاسید وعده دادند مهلت خواستند تا آمدن خود آغا

سید حالا با خبر شدند و آمدن... و می‌آید... تازه این می‌شود آغاز زندگی و داستان او و قس علی هذا. البته این تنها یک تصور نیست عین واقعیت که قابل پیش‌بینی است. نمونه از سوء استفاده گران فعلاً دیده می‌شود چند سال قبل در همین قم جناب شیخی بود مدت چند ماه فیضه (شهریه آن زمان دستی پرداخت می‌شد) و دار شفا در روزهای آخر شهریه (که مقدار خلوت می‌شد) می‌آمد دنبال سیدی بود که قبول کند خمس را از او بگیرد ولی به شرط که به مقدار همان پول زکات یا سهم امام برای او بدهد بعد بهمان اندازه خمس در یافت کند. اول هم زکات را بدهد بعد به مقدار زکات خمس دریافت کند.

اقای دیگر بود می‌گفت ۵۰۰ هزار سهم سادات از روستای آوردم یک سید فقیر و مستحق می‌خواهم معرفی بفرماید. اگر کسی می‌شناسد با صدای بلند می‌گفت در صف شهریه فیضیه. روز سوم شهریه همین کار تکرار شد معلوم شد چند مورد معرفی شده به توافق نرسیده ادعا می‌کرد کسی را می‌شناسد زنش بیمارستان است پول ندارد نیاز به عمل دارد دو بچه کوچک دارد، می‌گفت باید قبول کنی بجای سهم سادات به عهده بگیرم ولی پول را به دست نمی‌دهم به آن دوستم که زنش بیمار هست می‌دهم تازه پول عمل بیمارستان ۷۰۰ هزار می‌شود اگر می‌توانی یک سهم کوچک هم بگیرد تا خورده خورده دوپست تومانش هم درست شود. روایات زیاد هم بلد بود در رابط ثواب کمک کردن به فقرا نیازمندان...

در نتیجه

این تصور تئوری که بعضی‌ها می‌خواهند باب کنند پیامدهایی دارد:

۱- فلسفه خمس از بین می‌رود، شخصیت فقرای سادات له می‌شود، کرامت سادات حفظ نمی‌شود.

۲- برای دریافت حقتش گرفتاری مسائل اداری و... می‌شود که موجب زحمت و اتلاف وقتشان است.

۳- افراد طماع در پی سودجویی می‌آید.

۴ سبب تضییع و بعضاً مفقود شدن سهم سادات می‌شود. در نتیجه سلب اعتماد ملت از دفاتیر شده مانع از پرداخت وجوهات به دفاتیر می‌گردد.

۵- خلاصه اگر تمام سهم سادات جم‌آوری شود به یک یا چند نقطه. سه صورت می‌توان

داشته باشد:

صورت اول: اینکه بعد از بررسی و آماده سازی دوباره پخش شود از آنجا به اقسا نقاط بین مستحقین توزیع گردد... که این روال خیلی هزینه سنگین دارد و آن هزینه را هم نمی توان از خود سهم سادات برداشت؛ زیرا فقرا راضی نیست در غیر آن مجوز شرعی نداریم.

صورت دوم: این است که جمع کنند هر مقدار که مستحق آمد شناخته شد به مصرف می رسد بقیه را یک نفر از طرف متصدی وکیل می شود برای سادات فقیر خانه یا ماشین می خرد؛ که فعلاً این روال رو برشد است. از جانب بعضی ها احسن تحسین زیاد دارد. اما از نگاه شرعی شاید خالی از اشکال نباشد. عده نان شب و روزش را ندارد به اندازه خرج یک ماهه اش را کسی به او خمس ندهد؛ اما برای یک عده ای انگشت شماری به اندازه مخارج بیست ساله اش پرداخت شود. (خرید خانه) درست است که شرط نیست خمس را به تمام اصناف ثلاثه بدهد این شرط در ابتداء بوده و تا زمانی که خمس متمرکز نشده طبیعتاً خود به خود پخش شده است در اقسا نقاط. لزوم نداشته از این قریه به آن قریه از این شهر به آن شهر ببرند تا به تمام اصناف و تمام فقراء برسانند. از آن طرف هم آن قریه و شهر دیگر به این شهر بیاورد به همین منظور رساندن به تمام مستحقین و اصناف آن خود به خود جای گزین می شد. یکی به مسکین می دهد دومی به رهمانده سومی می بیند که مشکل آنها رفع شد به یتیم می دهد. ولی بعد از آنکه متمرکز شد قضیه فرق می کند این سهمی مشاع تمام سادات فقیر می شود آن وقت برای چند نفر پرداخت شود بقیه محروم می ماند چه دلیل برای محروم کردن آنها وجود دارد. در حال که جای گزین هم در قریه ها و شهرهای دیگر وجود ندارد چون فرض این است که از آن شهر هم تمام سهم به این جا آمده است. حتی در شرایط عادی و روال علمای سابق اگر کسی می دید که چند نفر مستحق شدید است از جای دیگر هم چیزی به دستش نمی رسد رفع مشکل آن ها منحصر به همین سهمی است (که در دست او است) نمی توانست همه را به یک صنف از اصناف ثلاثه یا به یک نفر (از میان چندین نفر) بدهد.

صورت سوم: این است تمام سهم سادات که جمع شد مقدار به سادات که اطرافیان و آشنا با دفتر دار و متولی هستند مکرر می رسد. بقیه فقرا سادات محروم می ماند، زیرا آنها را کسی نمی شناسد و از احوالشان خبر ندارد. بعد بقیه سهم سادات که متمرکز شده است آن وقت متصدی دنبال راه حل بگردد؛ که یک انسانمایی از خدا بی خبر و عبد بطن را پیدا کند با او معامله کند در مقابل چند میلیون چندین میلیارد را به او بدهد (در حال که می داند فتوایی مرجعش این

است که بیشتر از خرج یک سال به فقیر ندهند) و او آنها را پس به دفتر دستگاه هبه کند. کلاهما فی نار و سائنت مسیرا می‌شود.

این نوع روکرد (متمکز در یک نقطه) در جم آوری سهم سادات یک برداشت خصوصی و پدیده نو ظهور است ظاهراً (شاید هم بتوان گفت دقیقاً) مقابل نص قرآن و تصریح روایت است. چون روایت برعکس این برداشت را می‌فرماید؛ یعنی به این معنا که اگر کفاف سادات فقیر نشد سهم امام (ع) را هم متمکز و جم آوری نکنند. خود مؤمنین به دست سادات مستحق بدهند. همچنین زمانی که سهم امام را به دست امام نتواند برسانده آن وقت سهم امامع را هم به فقراء سادات بدهند. مرحوم شیخ می‌فرماید: یؤیده ما تقدّم من روایة ابن طاوس: فی وصیة النبی صلی اللہ علیہ و آلہ و سلّم و قوله: «فمن لم یقدر علی ذلک- یعنی دفع الخمس إلى الإمام- فلیدفع إلى الضعفاء من أهل بیتی». هذا، مضافاً إلى ما علم من أنّ حکمت وضع الخمس استغناء ینی هاشم به عن الصدقات.

به روایت از ابن طاوس (ره) از وصیت پیغبرص که فرمودند کسی که قدرت ندارد سهم امامع را به امامع برساند باید آن سهم امام را به ضعفا از فرزندانم بدهد این مطلب به علاوه آنچه که از حکمت خمس (که بی نیازی ینی هاشم از صدقات باشد) فهمیده می‌شود. از فرمایش خداوند؛ ممن ذکر الله تعالی فی القرآن و الخمس لله تعالی كما وصف و لرسوله ص كما حکمه و لقربابة الرسول كما بینه و لیتامی آل الرسول كما أنزل و لمساکینهم به برهان ما شرح و لأبناء سبیلهم به دلیل ما أخبر و لیس لغیرهم فی الخمس حق لأن الله تعالی نزه نبیهم عن الصدقة إذ کانت أوساخ الناس و نزه ذریته و أهل بیتهم عنها كما نزهه فجعل لهم الخمس خاصة من سائر الغنائم عوضاً عما نزههم عنه من الصدقات و أغناهم به عن الحاجة إلى غیرهم فی الزکاة (باب ۳۵، تمییز أهل الخمس و مستحقیه)

بعض از علماء نظرش این است که در زمان غیبت همه خمس به اصناف ثلاثه داده شود سهم الإمام یوصل إليه مع حضوره و امکان الوصول إليه و مع عدم الإمكان لتقیة و نحوها أو غیبتة یعطى للأصناف الثلاثة على الأقوی و يتولى أمره المجتهد. (کشف الغطا. ص ۳۶۳)

سهم امام (ع) در زمان حضور با امکان دسترسی به امام به خود آن حضرت داده شود، در زمان غیبت یا در زمان حضور در صورت عدم دست رسی به امام، باید به اصناف ثلاثه سادات داده شود که به عهده مجتهد سهم امام را به سادات فقیر برساند. (در صورت عدم دست رسی مجتهد) عدول مؤمنین این کار را به عهده بگیرد بنابراین قول؛ مجتهد متولی امر مصرف

در خصوص سهم امام برای سادات است. شاید این روایت و شبیه آن سبب شده عده گمان برده که بر تمام خمس حتی سهم خود سادات هم باید مجتهد متولی شود. خلاصه سهم اصناف ثلاثه مشخص و بدون حرف است. آن چه که در هر دوره بین علماء از قدما مورد بحث بوده در سهم الله و رسول است بل آخره در سهم امام جای حرف باقی است.

بناءً در این زمینه جای کار دارد رابطه با سهم امام خاصه کار شود. حرف های ناگفته بسیار دارد، از باب مثال بعض قائل اند که خمس به پنج سهم تقسیم می شود اسم خداوند از باب تیمن و تبرک است خداوند سهم لازم ندارد. (بعض عامه) بعض ها می گوید: به چهار سهم تقسیم می شود سهم رسول به چهار گروه می رسد روایت هم از عبدالله ابن مسکان است که به چهار قسمت می شود؛ و خبر عبد الله بن مسکان، عن زکریا بن مالک الجعفی، عن أبی عبد الله (علیه السلام) أنه سأله عن قوله الله عزّ وجلّ وأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ فقال: «أما خمس الله عزّ وجلّ فللرسول يضعه في سبيل الله وأما خمس الرسول فلاقاربه وخمس ذوی القربى فهم أقربائه والیتامی یتامی أهل بیته، فجعل هذه الأربعة أسهم فيهم وأما المساکین وابن السبیل فقد عرفنا أن لا نأكل الصدقة ولا تحلّ لنا، فهي للمساکین وأبناء السبیل». الظاهر اعتبار سند ابن مسکان من أصحاب الإجماع. (کتاب خمس محقق داماد)، ص: ۳۵۱ ص ۳۵۰ الی ۳۵۴

از امام سؤال کردن از قول خداوند که فرموده وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ... امام (ع) در جواب فرمودند: سهم خداند از خمس به رسولش داده می شود؛ و سهم رسول (ص) به اقارب رسول (ص) داده می شود. سهم ذوالقربی به اقارب رسولص داده می شود. یتامی و مساکین و ابن سبیل از اهلیت است. پس این چهار سهم به فقرای سادات داده می شود. در ادامه کلامش امام فرمودند: به تحقیق که تو می دانی (فقد عرفت) ما اهلیت صدقه نمی خوریم از برای ما حلال نیست پس این خمس از برای فقرا و مساکین ما است.

علامه طباطبایی در المیزان ذیل آیه خمس در بحث روایتی می فرماید: از راویان شیعه از امام موسی ابن جعفر نقل می کند امام ع فرمودن خمس در مصارفی که خدا معلوم کرده تقسیم می شود. شش سهم خدا و و. سه سهم سادات اگر سهم سادات کمتر از مخارج سال برسد باید حاکم والی از سهم امام بدهد منظور از ذی القربا همان های است که خداوند در آیه اندر عشیره تک الاقرین ذکر کرده پیغمبر (ص) چه کسانی را دعوت کرد. پیغمبر (ص) اقرین را چگونه معنی کرد. حضرت تمام فرزندان عبدالمطلب را دعوت کرده پس باید منظور از ذی القربا فرزندان عبدالمطلب باشد.

کتابنامه

- قرآن کریم.
- ابن منذور لسان العرب
- تاریخ نشر: ۱۴۱۴ ق، چاپ: دوم، مکان چاپ: قم.
- ترجمه تفسیر المیزان موسوی همدانی سید محمد باقر، ناشر: دفتر انتشارات اسلامی جامعه‌ی مدرسین، چاپ قم، سال ۱۳۷۴ ش، چاپ: پنجم
- حسن بن یوسف بن مطهر اسدی، علامه حلی، ترجمه و شرح تبصرة المتعلمين فی أحكام الدين، ج ۱، ناشر: مؤسسه طبع و نشر وابسته به وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی تاریخ نشر: ۱۴۱۱ ه ق، چاپ: اول مکان چاپ: تهران
- شیخ الأنصاری، کتاب الخمس، ناشر کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری، سال ۱۴۱۵ ق، چاپ اول، چاپ: قم،
- شیخ عباس قمی، غایة القصوى فی ترجمة، عروة الوثقی، ج ۲، ناشر: منشورات صبح پیروزی تاریخ نشر: ۱۴۲۳ ه ق چاپ: اول مکان چاپ: قم- ایران
- صراط النجاة (المحشى شیخ ...)، ایضاً ناشر: کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری، تاریخ نشر: ۱۴۱۵ ق، چاپ اول، مکان قم.
- عاملی، شیخ حر، وسایل الشیعه، دارالاحیاء تراث العربی، ج ۶، کتاب الخمس باب ۵، ح ۴.
- علامه مجلسی در بحار الانوار مؤسسه الوفا، بیروت ۱۴۰۳ ق، ج ۱۲، ص ۵۷.
- فرهنگ ابجدی - ص ۷۹۶
- قاموس القرآن ماده خ بحث خمس
- کاشف الغطاء، جعفر بن خضر، متوفات: ۱۲۲۸ ه ق کشف الغطاء عن مبهمات الشریعة الغراء (القديمة)، بی جا، بی تا
- مجلسی اول، محمد تقی، لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ناشر: مؤسسه اسماعیلیان،
- مجمع البحرین - ج ۴ - ص ۶۶
- محقق داماد سید محمد، کتاب الخمس، ناشر دار الإسرائ للنشر، سال ۱۴۱۸ ق، چاپ اول مکان قم
- مفمرات ج ۱ ص ۲۹۹
- میرزا القمی، جامع الشتات، ج ۱، نشر: مؤسسه کیهان ۱۴۱۳ ه ق، چاپ اول، تهران.

